

برنامه‌ریزی شورشی: قراردادان برنامه‌ریزی رادیکال در جنوب جهانی^۱

فرانک میرآفتاب

برگردان: سمیه زندیه

ویرایش: نریمان جهانزاد

این مقاله به بررسی مجدد مفهوم برنامه‌ریزی رادیکال، که در دو دهه‌ی اخیر تأکید فراوانی بر شمول و مشارکت گذاشته، می‌پردازد. در این مقاله مفهوم برنامه‌ریزی شورشی به آن دسته از کردارهای برنامه‌ریزی رادیکال اطلاق می‌شود که به خصلتِ نولیبرالِ سلطه از طریق شمول واکنش نشان می‌دهند. مقاله میل هژمونیک سرمایه‌داری نولیبرال را برای تثبیت مناسبات دولت-شهروند به میانجی شریک کردن جامعه‌ی مدنی در حکمرانی برجسته می‌سازد، و بر اهمیت عرصه‌های مناقشه‌برانگیز شمول و سلطه در برنامه‌ریزی رادیکال تأکید می‌نهد. مبارزات نوظهور بر سر شهروندی در جنوب جهانی، که محصول پیچیدگی‌های روابط دولت-شهروند در رژیم‌های استعماری و پسااستعماری است، چشم‌اندازی تاریخ‌مند در اختیار می‌گذارد که برای کردارهای برنامه‌ریزی ضد-هژمونیک ضروری است. از آنجا که جوامع پسا-رفاه قلمرو مسئولیت‌های دولتی را کاهش می‌دهند، نابرابری را تشدید و به حاشیه‌رانده‌شدگان را در کلانشهر بیگانه می‌کنند، بصیرت‌هایی که باید از نظرگاه جنوب جهانی برگرفت اهمیت بیشتری برای برنامه‌ریزی رادیکال در عصر نولیبرالیسم جهانی پیدا می‌کنند.

این مقاله در دو مباحثه‌ی جاری در پژوهش برنامه‌ریزی مشارکت می‌کند. یک بحث، به پیامدهای شهروندی شورشی مردمی برای برنامه‌ریزی می‌پردازد و بر برداشتی از شهروندی شورشی متکی است که نخستین بار هولستون (1995، 2008) معرفی کرد و سندروکوک (1998a, 1998b)، فریدمن (2002)، و میرآفتاب (2005; Miraftab and Wills, 2006) آن را وارد گفتمان برنامه‌ریزی کردند. بحث دیگر، راجع است به استعمار نظریه‌ی برنامه‌ریزی که خواهان تعمیم تجربه‌ی متروپل است (see Simone, 2004; Watson, 2002, 2006; Yiftachel, 2006).

هر یک از چهار بخش مقاله به پرسشی کلیدی برای درک مفهوم شورش و برنامه‌ریزی شورشی می‌پردازد. بخش اول، «بازاندیشی در مشارکت»، نقش مشارکت شهروندی را در حکمرانی نولیبرال برمی‌رسد. بخش دوم، «کمپین مبارزه با تخلیه‌ی اجباری کیپ غربی جنوب آفریقا»، نشان می‌دهد که چگونه کردارهای شهروندی شورشی در هر دو فضای کنش تمهیدشده^۲ و خلق‌شده^۳ جریان دارند. بخش سوم، «شمول و شهروندی»، به بررسی دقیق ارتباط میان شهروندی شورشی و شمول نولیبرال می‌پردازد. بخش چهارم، «پیامدهایی برای برنامه‌ریزی رادیکال»، دلالت‌های انضمامی شورش توده‌ای را برای آموزش و عمل برنامه‌ریزی رادیکال در عصر نولیبرال باز می‌کند. بخش نهایی مقاله، «نگریستن از جنوب»، بصیرت‌های مهم برگرفته از مبارزات ضد-استعماری در کشورهای جنوب را شناسایی می‌کند. این بخش بر اهمیت رهایی برای برنامه‌ریزی رادیکال تأکید می‌گذارد و اصول هادی برای آن را ترسیم می‌کند. وجوه مشخصه‌ی کردارهای برنامه‌ریزی شورشی ضدیت با هژمونی، فرارونده‌بودن و برخورداری از قدرت خیال‌ورزی است. از این حیث ضد هژمونیک است که نظم بهنجارشده‌ی امور را به لرزه درمی‌آورد؛ با قرار دادن حافظه‌ی تاریخی و آگاهی فراملی در کانون کردارهای خود، از مرزهای زمان و مکان فرامی‌رود. از این نظر واجد قدرت خیال‌ورزی است که، به قول رادنی، نه تنها بر امکان، بلکه بر ضرورت دنیایی دیگر انگشت تأکید می‌نهد.

¹ Miraftab, Faranak. 2009. "Insurgent Planning: Situating Radical Planning in the Global South". In *Planning Theory*, 8 (1): 32–50.

² Invited space of actions

³ Invented space of actions

1-بازاندیشی مشارکت

مشارکت شهروندی چگونه به حکمرانی نولیبرال پیوند می‌خورد؟

برای بحث در باب مشارکت شهروندی در عصر نولیبرال لازم است دریابیم نولیبرالیسم، در مقام پروژه‌های عمیقاً ایدئولوژیک، برای به دست آوردن قدرت هژمونیک تا چه اندازه به مشروعیت و درک شهروندان از شمول وابسته است. چنانکه روندهای جهانی در تمرکززدایی از دولت نشان می‌دهند، ساختار حکمرانی همه‌شمول برای حکمرانی نولیبرال حیاتی است. قدرت هژمونیک، در صورت امکان، از مجرای رضایت و درک شهروندان از شمول دنبال می‌شود. گرچه گزینه‌ی خشونت همیشه روی میز است، تکنولوژی نولیبرال حکمرانی، برخلاف سرمایه‌داری مرکانتیلیستی توسعه‌طلب دوران استعمار، اساساً متکی بر اجبار و نیروی نظامی نیست (Rose, 1999). نولیبرالیسم را نباید صرفاً مجموعه‌ای از سیاست‌های معطوف به کسب سرمایه‌ی مازاد دانست، بلکه باید شبکه‌ای از سیاست‌ها، ایدئولوژی‌ها، ارزش‌ها و عقلانیت‌هایی تلقی شود که در راستای نیل به قدرت هژمونیک سرمایه با هم کار می‌کنند (Brown, 2003). برای مثال، سیاست‌های خصوصی‌سازی آب که در سرتاسر جهان گسترش یافته، برای توجیه کالایی‌سازی یک نیاز پایه‌ای، یعنی آب، صرفاً نه بر استدلال کارایی اقتصادی، بلکه بر مجموعه‌ای از گفتمان‌های مبتنی بر ارزش استوارند. تعریف جدیدی از مسئولیت‌پذیری مدنی، شهروندان پرداخت‌کننده‌ی هزینه را، در مقابل «مفت خورها»⁴ فرهیخته معرفی می‌کند. آزادی انتخاب، به معنای حق انتخاب شهروندان در میان تأمین‌کنندگان انتفاعی خدمات پایه، گفتمان ارزشی دیگری است که برای توجیه گسترش جهانی خصوصی‌سازی آب بکار گرفته می‌شود.

برای بررسی علت روی آوردن سازمان‌های توسعه‌ی بین‌المللی به تعریف حکمرانی خوب بر مبنای توسعه‌ی حکومت محلی و مشارکت شهروندی، خوانشی گرامشایی روشن‌گر است. درک هژمونی به منزله‌ی مناسبات بهنجار شده، و اقدامات ضد-هژمونیک به مثابه کردارها و نیروهایی که این مناسبات را متزلزل می‌کنند، قلمروهای ستیزناک قدرت در حکمرانی همه‌شمول نولیبرال هویدا می‌شود. کاکس (2001) می‌گوید که سازمان‌های توسعه‌ی بین‌المللی نظیر بانک جهانی، از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد، برای حفظ مناسبات دولت با نواحی غیررسمی و مردمی، در یک اقدام هژمونیک از بالا، توسعه‌ی دولت‌های محلی، مشارکت اجتماع و توسعه‌ی مشارکتی را در دستور کار تعهدات نهادی خود قرار دادند. شاهد این اقدام نهادی شمار رو به افزایش شرکات‌های دولتی با سازمان‌های اجتماع‌محور⁵ و سازمان‌های مردم‌نهاد طی دو دهه‌ی اخیر است (Miraftab et al., 2008). پژوهش‌های زیادی نشان داده‌اند که این عادی‌سازی مشارکت اجتماع از مبارزات اجتماع‌ها سیاست‌زدایی می‌کند و کنترل دولتی را در جامعه گسترش می‌دهد. گنجاندن جنبش‌های مردمی ذیل سازمان‌های مردم‌نهاد، از طریق تثبیت مناسبات دولت-جامعه، سبب حفظ وضع موجود می‌شود.

گرچه در دموکراسی‌های کم‌رمق، حکمرانی نولیبرال از طریق ایجاد فضاهای رسمی و قانونی مشارکت به سلطه‌ی خود مشروعیت می‌بخشد، این فرایند در عین حال شکافی پدید می‌آورد که جنبش‌های شورشی می‌توانند از آن بهره‌برند. شمول نمادین لزوماً متضمن بازتوزیع مادی نیست. جنبش‌های ضد-هژمونیک می‌توانند از چنین وضعیت‌های متناقضی برای برهم زدن نظم هژمونیک نولیبرال استفاده کنند.

کاکس (2001) هژمونی را به بالشتی تشبیه می‌کند که می‌تواند به تناسب وضعیت تغییر کند. اما قدرت مسلط تنها در صورتی می‌تواند بر روی بالشت هژمونی جا خوش کند که چالش اجتماعی و سیاسی سفت و سختی پیش روی هژمونی نباشد. مثلاً فرایندهای تمرکززدایی دولتی را در نظر بگیرید. این روند جهانی متضمن استراتژی هژمونیک دولتی برای مهار مبارزات مردمی، از خلال مجاری رسمی محلی، برای مطالبات و مشارکت شهروندی است. اما این اقدام هژمونیک تضادهایی به بار می‌آورد که

⁴ free-riders

⁵ Community based organization

می‌تواند به جنبش‌های توده‌ای دامن زند که دموکراسی‌های عمیق از-پایین ایجاد کنند. این جنبش‌ها، از طریق کردارهای ضد-هژمونیک مستمر، مناسبات بهنجار شده‌ی سلطه را افشا و متزلزل می‌کنند. (به بیان گرامشایی، جنگ مواضع به راه می‌اندازند.) مثال‌هایی از بولیوی، برزیل، و آفریقای جنوبی به ذهن می‌آید. مثلاً گُل و فارثینگ (2008) نشان می‌دهند که در بولیوی مشارکت قانونی کنترل‌شده‌ی محلی در تصمیم‌گیری‌ها از مجرای حکومت‌های محلی، مناسبات دولت با اجتماعات بومی را تثبیت می‌کند. با این حال، چنانکه گُل و فارثینگ نشان می‌دهند، این فرایند جنبش‌های بومی حقوقی را تقویت نمود. ماحصل ماجرا برهم خوردن توازن قدرت بود بطوریکه منجر به جنبش ایوا مورالس^۶ و انتخاب نخستین رئیس جمهور بومی کشور شد.

مواضع جنبش‌های ضد هژمونیک نیز درست مثل مواضع مولد قدرت متغیر و متکثرند. تحلیل جنبش‌های زاغه‌نشینان در جنوب جهانی نشان می‌دهد سکونتگاه‌های غیررسمی در مقام تجسم شورش شهروندان، چگونه در عین حال به ثبات سیستم نیز کمک می‌کنند. سکونتگاه‌های غیررسمی که سرپناهی قابل استطاعت در اختیار اکثریت فقرا می‌گذارند، به واسطه‌ی غیرقانونی بودن‌شان، برای دولت فرصتی هستند که در ازای تأمین خدمات فراوان مورد نیازشان از آنها سوء استفاده‌ی سیاسی کند. اما با این حال آنها جنبش‌های شورش و ضد-هژمونیک ایجاد می‌کنند که از کنترل دولت خارج می‌شود و حق خود به شهر را طلب می‌کنند.

هولستون (2008)، در آخرین کتاب خود، سکونتگاه‌های غیررسمی در برزیل را عرصه‌های شهروندی شورش‌ای در نظر می‌گیرد که مناسبات دولت-شهروند را در آن واحد تثبیت و بی‌ثبات می‌سازند. کردارهای شورش زاغه‌نشینان در برزیل، برای متزلزل ساختن فرمایشی‌های شهروندی تبعیض‌آمیز، از قسمی شهروندی عام و گفتمان مبتنی بر حقوق بهره می‌گیرند. هولستون می‌گوید شهروندی تبعیض‌آمیز برای افراد برابر حقوق برابر، و متعاقباً، برای افراد نابرابر حقوق نابرابر قائل است- تنها با سوادها حق رأی دارند. در مقابل، شهروندی شورش از شهروندی عام تفویض‌شده‌ی اخیر برزیل بهره می‌گیرد - که به موجب آن همه‌ی افراد حقوق برابر دارند - تا مناسبات بهنجار شده‌ی برآمده از شهروندی تبعیض‌آمیز را برهم زند. در سکونتگاه‌های غیررسمی، که تجلی مادی شورش شهروندان فقیر هستند، ساکنان سازمان‌یافته، با بسیج شدن برای مطالبه‌ی حق خود بر شهر و معیشت شهری، به حقوق شهروندی فراگیرشان تحقق می‌بخشند. هولستون بر به‌هم‌تافتگی شهروندی شورش و تبعیض‌آمیز تأکید می‌کند. دقیقاً همانطور که دولت و جامعه‌ی مدنی هرگز مقولات شسته-رفته و مجزایی نیستند، رابطه‌ی میان زاغه‌ها و دولت، یا مباحث شهروندی که آن‌ها را توجیه می‌کنند نیز مشخص و متمایز نیستند.

بخش بعدی، در باب کمپین مبارزه با تخلیه‌ی کیپ غربی در آفریقای جنوبی، به بررسی استفاده‌ی جنبش‌های مردمی از فرصت‌های سیاسی سیستم‌های هژمونیک برای به راه انداختن جنبش‌های ضد-هژمونیک، و بر عکس می‌پردازد. جنبش‌های شورش خود را به فضاهای تمهید شده برای مشارکت شهروندی به دست قدرت‌ها محدود نمی‌کنند؛ آن‌ها فضاهای جدیدی می‌آفرینند یا فضاهای قدیمی را دوباره از آن خود می‌کنند تا بتوانند از حقوق شهروندی‌شان برای پیش برد منافع ضد-هژمونیک خود استفاده کنند. مشخصه‌ی کردارهای شهروندی شورش سیالیت است: بواسطه‌ی درهم‌تافتگی شمول و مقاومت، در فضاهای شهروندی تمهید شده و خلق شده در حرکت‌اند.

2- کمپین مبارزه با تخلیه‌ی اجباری کیپ غربی آفریقای جنوبی

کردارهای شهروندی شورش چه هستند و چگونه بین فضاهای کنش تمهید شده و خلق شده حرکت می‌کنند؟

شاید بهترین تجلی ماهیت متناقض سرمایه‌داری نولیبرال، تجربه‌ی آفریقای جنوبی دورانی پس از آپاراتاید باشد، که در آن، در سال 1996، در آن واحد آزادی سیاسی و آزادسازی اقتصادی اتفاق افتاد. به محض اینکه قانون اساسی جدید آفریقای جنوبی در 1966، حق شهروندی سیاسی را به همه‌ی ساکنان آفریقای جنوبی اعطا کرد، سیاست‌های اقتصادی کلان بازتوزیع و رشد اشتغال

⁶ Eva Morales

(GEAR)، که در همان سال تصویب شدند، شهروندان را از حقوق شهروندی اساسی‌شان محروم کردند. آفریقایی‌های جنوبی تازه شهروند شده همچنین به مشتریانی تبدیل شدند که بابت خدمات اساسی به تأمین‌کنندگان خصوصی و عمومی پول پرداخت می‌کردند. این فرایند، که بیش از هر جای دیگر در آفریقای جنوبی نولیبرال دوران پسا-آپارتاید مضمون است، نشان می‌دهد که شهروندان چگونه می‌توانند در عین حضور نمادین در عرصه‌ی حکمرانی و تصمیم‌گیری، به لحاظ مادی محروم و محذوف باشند.

امروز، با گذشت بیش از یک دهه از قانون اساسی جدید آفریقای جنوبی، فقرای این کشور همچنان متحمل ترک اجباری از خانه‌های خود هستند، مُنتها این بار به دلایلی جز آپارتاید. در کیپ تاون، موج اولیه‌ی تخلیه‌ی اجباری در اواخر دهه‌ی 1990، به‌خاطر ناتوانی در پرداخت هزینه‌های خدمات اساسی و یا عدم پرداخت اجاره از سوی ساکنان مسکن عمومی یا وام‌های معوقه به بانک‌های خصوصی به راه افتاد.^(۱) موج جدیدتر جابجایی اجباری، که هم توجه رسانه‌ها را بیشتر جلب نمود و هم مقاومت جمعی بیشتری را باعث شد، منجر به قلع و قمع / بازماندگی سکونتگاه‌های غیررسمی در امتداد بزرگراه N2 شد که فرودگاه بین‌المللی را به شهر وصل می‌کرد - طرحی که بخاطر سیمای شهری و جام جهانی فوتبال 2010 که در کیپ تاون برگزار می‌شود مهم است. کمپین مبارزه با تخلیه‌ی اجباری^۷ کیپ غربی، جنبشی که رسماً در اوایل 2001 پی‌ریزی شد، اصطلاح عامی‌ست که شماری از سازمان‌های اجتماع، کمیته‌های بحران، و ساکنین را دربرمی‌گیرد که در نواحی فقیر کیپ تاون برای مقاومت در مقابل تخلیه‌ی اجباری و محرومیت از خدمات، و طلب حقوق خود برای سرپناه و خدمات اساسی ظهور کردند. به گفته‌ی یکی از فعالان کمپین، آن‌ها به دنبال حق خود به شهر، آب و سقفی بالای سرشان هستند، چرا که این حقوق نه امتیازی ویژه، که ضروریات اولیه‌اند. مبارزه‌ی آن‌ها علیه «خصوصی‌سازی این حقوق اساسی است که منجر به کسری شأن انسانی فقرا و کسانی که قادر به تأمین این خدمات نیستند، شده است» (Robert Wilcox interview, 2002). این کمپین جمعی‌ست متشکل از ساکنان ناراضی، سازمان‌دهندگان مدنی، کارگران تعدیل‌شده، فعالان اتحادیه‌ها و نمایندگان صنفی و اعضای سابق ائتلاف سه‌گانه‌ی حاکم (کنگره‌ی ملی آفریقا، کنگره‌ی اتحادیه‌های تجاری آفریقای جنوبی و حزب کمونیست آفریقای جنوبی). کمپین خود را به هیچ حزب سیاسی متعهد نمی‌بیند و از استقلال خود از احزاب کنگره‌ی ملی آفریقا (ANC) یا ائتلاف دموکراتیک (DA)، که در حال حاضر برای کسب قدرت در کیپ تاون و کیپ غربی مبارزه می‌کنند، دفاع می‌کند (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره‌ی احزاب کمپین ضد تخلیه‌ی اجباری، نگاه کنید به: Oldfield and Stokke, 2006).

گروه‌های کمپین مبارزه با تخلیه‌ی اجباری همچنین بر استقلال خود از سازمان‌های مردم‌نهاد، که غالباً می‌گویند جنبش‌های اجتماعی را به‌واسطه‌ی قدرت مالی و مشروعیت قانونی‌شان کنترل می‌کنند، پافشاری می‌کنند. بر اساس بیانیه‌ی مطبوعاتی کمپین مبارزه با تخلیه‌ی اجباری کیپ غربی، سازمان‌های مردم‌نهاد از قدرت تأمین مالی خود استفاده می‌کنند «تا به نمایندگی از مبارزات مردمی در آفریقای جنوبی حرف بزنند و اساساً آن را تحت کنترل بگیرند.» کمپین در پی پافشاری بر «فرم‌های شبکه‌ای دموکراتیکی که به نحو افقی ساماندهی شده‌اند و نیز برخورداری از حق دفاع از خویش» است (WCAEC, 2007: 1). کمپین با چندین جنبش مردمی دیگر نیز ائتلاف کرده، از همه نزدیکتر در سال‌های اخیر با جنبش آلونک‌نشینان کوازولو ناتال^۸ در اباهلالی بیس میوندولو.^۹

باینکه برخی از استراتژی‌های کمپین، نظیر تحریم اجاره و تظاهرات اعتراضی توده‌ای، از استراتژی‌های به کار رفته در مبارزات ضد-آپارتاید الهام می‌گیرند، استراتژی‌های دیگر از زمینه‌ی پسا-آپارتاید و شهروندی عام تازه‌به‌دست‌آمده سربرآورده‌اند. اعضای جنبش در اتاق جلسات می‌نشینند و همزمان از دادگاه و سیستم‌های قضایی و سیاست‌های رسمی برای پیشبرد حقوق شهروندی اعطاشده در قانون اساسی ۱۹۹۶ استفاده می‌کنند. اما بکارگیری استراتژی‌های قانونی رسمی را با کردارهای معیشتی غیررسمی و اقدامات تقابلی در هم می‌آمیزند. استراتژی‌های متنوع آن‌ها شامل این موارد می‌شود: مذاکرات غیررسمی با عاملان تخلیه‌ی اجباری برای به تعویق انداختن یا صرف نظر کردن از برنامه‌ی تخلیه؛ ظرفیت‌سازی و ایجاد داده‌های خود

⁷ Western Cape Anti-Eviction Campaign

⁸ KwaZulu Natal

⁹ Abahlali BaseMjondolo

درباره‌ی گرفتاری خانوادگی‌های تهدید و بیرون‌شده؛ اجرای برنامه‌های هفتگی اطعام کودکان؛ نافرمانی‌های مدنی جمعی مثل اتصال مجدد خدماتی که قطع شده بودند به دست به اصطلاح «مبارزه‌ی برق‌کاران و لوله‌کش‌ها»، و برگرداندن خانواده‌های بیرون‌شده به واحدهای مسکونی‌شان؛ اعتراضات و بسیج توده‌ای؛ تحصن؛ و هجوم به زمین- و همچنین بهره‌گیری از مطالبات قضایی و حقوقی. آن‌ها برای دستیابی به خواسته‌های به‌حق‌شان برای معیشت و سرپناه، از حقوق قانونی خود و گفتمان‌های مبتنی بر حقوق بهره می‌گیرند، اما، هیچ توهمی ندارند که مبارزات خود را به رویه‌های قضایی ارائه‌ی دادخواست یا به مجراهای دولتی و غیردولتی قانونی محدود سازند. از فضاهای رسمی هرگاه مناسب باشند استفاده می‌کنند، و هرگاه حس کنند محدودکننده و ناعادلانه‌اند در مقابل آن‌ها می‌ایستند. وقتی مجاری رسمی به بن‌بست بخورند، مجاری بدیلی ابداع می‌کنند تا حقوق شهروندی‌شان را طلب کنند و به شهری عادلانه برسند.

نمونه‌ی متأخرتر از مبارزه‌ی کمپین مبارزه با تخلیه‌ی اجباری کیپ غربی علیه تخلیه در دلفت و جو اسلو¹⁰ حاکی از بکارگیری مجموعه‌ای از اقدامات قانونی و فراقانونی رسمی و غیررسمی برای مبارزه بر سر حق به شهر و حق سرپناه است.⁽²⁾

گذرگاه N2 پروژه‌ی مشترک سازمان ملی مسکن، حکومت استانی و شهر کیپ تاون است برای ساخت ۲۵ هزار واحد مسکونی که وزیر مسکن، لینیدو سیسولو، آن را بزرگترین پروژه‌ی مسکونی‌ای که تا بحال دولتی آن را به عهده گرفته توصیف کرده است (Chance, 2008:2). شهرداری کیپ تاون و سایر حوزه‌ها، در پرتو جام جهانی 2010 و در معرض دید بودن شدید آن، و بواسطه‌ی اینکه پروژه‌ی مزبور فرودگاه بین‌المللی کیپ تاون را به شهر متصل می‌کند، آن را در اولویت قرار دادند.

برای هموار کردن شرایط احداث پروژه‌ی N2، حدود ۶۰۰۰ آلونک‌نشین باید از جو اسلو به منازل موقتی‌ای منتقل شوند که در دلفت، منطقه‌ای در ۴۰ کیلومتری کیپ تاون، در حال ساخت‌اند. اما ساکنین این زاغه که در امتداد بزرگراه و نزدیک به آن زندگی می‌کنند مایل به نقل مکان به دلفت نیستند، و سرسختانه در مقابل انتقال مقاومت کرده‌اند، چرا که می‌دانند اگر پروژه کامل شود از پس هزینه‌ها برنخواهند آمد و دیگر نمی‌توانند به محله بازگردند. در همین اثنا، شمار زیادی از زاغه‌نشینان در واحدهای مسکونی پر ازدحام در دلفت، که برخی از آنان حدود سی سال در صف انتظار مسکن بوده‌اند، از خانه‌های موقتی تقریباً آماده‌شده‌ای که برای انتقال خانواده‌های جو اسلو در نظر گرفته شده بودند، استفاده کردند. در ۱۹ دسامبر ۲۰۰۷ خانواده‌های دلفتی نیازمند مسکن به این واحدهای خالی نقل مکان و ادعای مالکیت بر آنها کردند و نام خود را بر دیوارهای بیرونی خانه‌ها با اسپری نوشتند. به این ترتیب، ادامه‌ی پروژه‌ی N2 مستلزم اخراج حدود ۱۶۰۰ نفر از واحدهای مسکونی اشغال‌شده در دلفت و انتقال اجباری حدود ۶۰۰۰ نفر از آلونک‌نشینان جو اسلو به دلفت بود- فرایندی که می‌توان آن را به بهترین شکل «جنون بوروکراتیک» دانست (Manjivu, 2008: 1).

در این فرایند کمپین بر آن بوده تا مبارزات اجتماع‌های فقیر در دلفت و جو اسلو را بر ضد فرایند انتقال اجباری به هم پیوند زند. آن‌ها مبارزه‌ای قانونی و فرا-قانونی علیه فرایند انتقال اجباری تحمیل‌شده بر فقرا را از پورتوریا¹¹ آغاز کردند. با کمک کمیته‌ی هماهنگی قانونی کمپین (LCC) ساکنین هر دو اجتماع علیه تخلیه‌ی اجباری پرونده‌ی قضایی تشکیل دادند.⁽³⁾ آن‌ها خواستار حقوق قانونی خود برای برخورداری از سرپناه و خدمات اساسی (بندهای ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی ۱۹۹۶ جمهوری افریقای جنوبی) شدند، و در نتیجه، برای شهروندی قانونی و حق به شهر دادخواست ارائه دادند.

اما، استفاده‌ی کمپین از رویه‌های قانونی رسمی نوآورانه بود، بطوریکه رویه‌های قانونی بوروکراتیک را به نوعی نمایش خیره‌کننده تبدیل کردند (یادداشت‌های میدانی، Ken Salo 2008). به عوض اینکه برای ثبت دادخواست برای مسکن بصورت تکی به دادگاه بروند، کل ۱۶۰۰ ساکن در معرض تخلیه‌ی اجباری و حامیان‌شان، جلوی دادگاه جمع شدند. کارمندان دادگاه که نمی‌توانستند چنین جمعیت انبوهی را در داخل ساختمان مدیریت کنند، میزها و صندلی‌ها را به خیابان آوردند و رویه‌های بوروکراتیک ثبت کردن و مهر زدن برگه‌های دادخواست را برای صف طولانی شاکیان در خیابان انجام دادند. آن‌ها با خواندن

¹⁰ Delft and Joe Slovo

¹¹ Pretoria

سرودهای اعتراضی ضد-آپارتاید روی پله‌های دادگاه، حضور و خواسته‌ی خود را هویدا و برجسته کردند. به بیان دیگر، آنها با به دادگاه کشاندن مبارزه بر سر مسکن، دادگاه و محدودیت‌های ذاتی آن را هم به خیابان آوردند.⁽⁴⁾

پس از تقریباً دو ماه تظاهرات و اعتراضات عمومی هر روزه، در ۵ فوریه ۲۰۰۸، دادگاه عالی کیپ به نفع تخلیه‌ی اجباری رأی داد و به دولت استانی و خانه‌های توبلیشا (انبوه‌ساز پیمانکار) دستور داد که زاغه‌نشینان دلفت را بیرون کنند. اخراج ۱۶۰۰ ساکن دلفت در ۱۹ فوریه ۲۰۰۷ با کمک پلیس، گارد ویژه و سگ‌های پلیس صورت گرفت که با قساوت به در تک تک خانه‌ها می‌رفتند و منجر به زخمی‌شدن بیش از ۲۰ نفر، از جمله یک کودک سه ساله، شد و همین توجه رسانه‌ها را به شدت جلب کرد. ساکنان اخراج‌شده سپس در کف خیابان رها شدند و تیم تخلیه وسایل‌شان را - اثاثیه، تخت و لحاف و تشک، لباس‌ها - بسته بندی کرد و با کامیون به کلانتری محلی برد (Chance, 2008).

بلافاصله پس از تخلیه‌ی اجباری، نیمی از این خانوارهای بیرون‌شده به چادرهای موقتی که سیاستمداران ائتلاف دموکراتیک (حزب حاکم فعلی در کیپ تاون) فراهم کرده بودند منتقل شدند. نیم دیگر که به کمپین مبارزه با تخلیه وابسته بودند، برای حفظ استقلال خود از سوءاستفاده‌ی احزاب سیاسی، چادرها را نپذیرفتند و در کف پیاده‌روی کنار خانه‌های موقتی N2 در جاده‌ی سمفونی¹² ماندند. تا کنون، که سه ماه از بیرون کردن آن‌ها گذشته است، متحصنین در پیاده‌رو از جای خود تکان نخورده‌اند. آن‌ها آلونک‌هایی در پیاده‌رو ساخته‌اند و همبستگی و اجتماع‌سازی خود را به رخ کشیده‌اند. یک مهدکودک راه‌اندازی کرده‌اند؛ یک «کمپ خیابانی» برای تعطیلات مدرسه‌ی کودکان درست کرده‌اند که نتبال و فوتبال یاد بگیرند؛ کودکان را برای بحث کردن درباره‌ی زندگی و مهارت‌های زندگی گرد هم می‌آورند؛ و با کمک کمیته‌ی کودکان سمفونی-دلفت¹³ که به تازگی ایجاد شده، فشن شوی مسیر سمفونی¹⁴ برگزار کردند (Delft-Symphony Anti-Eviction Campaign, 2008).

در جایی دیگر (Mirafab, 2006)، با تمرکز بر کار قوم‌نگارانه‌ی قبلی‌ام در باب اقدامات کمپین در کیپ تاون در بازه‌ی ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶، کنش‌های آن‌ها را برحسب فضاهای خلق‌شده و تمهیدشده‌ی شهروندی دسته‌بندی و تحلیل می‌کنم. فضاهای «تمهید شده»⁽⁵⁾ آن دسته از کنش‌های مردمی و سازمان‌های غیردولتی متحد با آنها هستند که مداخلات دولتی و کمک‌های خیریه به آن‌ها مشروعیت می‌بخشند و هدف‌شان مبارزه با وضعیت تنگ‌دستی است. فضاهای «خلق‌شده» آن کنش‌های جمعی فقرا هستند که مستقیماً با مراجع و مسئولین مقابله می‌کنند و وضع موجود را به چالش می‌کشند. این دو نوع فضا نه در رابطه‌ای دو قطبی، بلکه در نسبتی دوسویه با هم قرار دارند و متقابلاً مقوم یکدیگر هستند. آن‌ها نه مانع‌الجمع‌اند و نه لزوماً به مجموعه‌ی ثابتی از افراد یا گروه‌ها و یا نوع خاصی از جامعه‌ی مدنی وابسته‌اند.

کردارهای شهروندی شورشی، چنانکه در مورد کمپین مشاهده شد، سیال‌اند و در فضاهای خلق‌شده و تمهیدشده برای مشارکت در حرکت‌اند. فعالیت‌های آن‌ها هم درگیر عرصه‌های سیاست رسمی و هم غیررسمی است و سر آن دارد که مبارزات برای بازتوزیع و خواست به‌رسمیت‌شناخته‌شدن (یادآور نظریه‌پردازی‌های نانسی فریزر، ۱۹۹۷) را با هم درآمیزد. در حالیکه برخی کنش‌های کمپین همچون «مبارزه‌ی لوله‌کشان» - که خدمات را دوباره وصل می‌کردند - و مقاومت در مقابل تخلیه، مستقیماً هدف بازتوزیع را دنبال می‌کنند، سایر کردارهای کمپین در راستای به‌رسمیت‌شناختن مشقت فقرا، تاریخ‌شان، مبارزات‌شان و مطالبه‌ی ایشان برای عدالت می‌کوشیدند. برای مثال، در مبارزه‌ی اخیر آن‌ها که در بالا معرفی شد، مردم شورش‌گر از مسیرهای قانونی برای مطالبه‌ی حق شهروندی خود به سرپناه و خدمات اولیه استفاده می‌کنند، اما آن را کافی نمی‌دانند. آن‌ها هم به معنای واقعی و هم به شکل استعاری، بی‌کفایتی سیستم قضایی را با کشاندن سیستم بروکراتیک‌اش به خیابان در معرض دید عموم گذاشتند. آن‌ها با ماندن در کف خیابان‌ها گرفتاری‌های همیشگی‌شان و در نتیجه ماهیت محدود و متناقض شهروندی رسمی خود در دوران پسا-آپارتاید را نشان دادند. مهم‌تر از همه، حضور آن‌ها در پیاده‌رو خاطره‌ی جمعی میراث زشت آپارتاید و انتقال‌های اجباری و خشونت‌آمیز آن را زنده کرد. این کار بیانگر و موجد آگاهی تاریخی سرکوب‌شان است.

¹² Symphony Road

¹³ Delft-Symphony Children's Committee

¹⁴ Symphony Way Fashion Show

باری، نهادهای قدرت هژمونیک - رسانه‌ها، دولت، و سازمان‌های توسعه‌ی بین‌المللی - این مجموعه‌ی منعطف، متنوع و پیچیده از کردارهای شهروندی مردمی را در نسبتی دو قطبی می‌بینند. آن‌ها مردم و کنش‌های جمعی‌شان را به شکلی گزینشی ارج می‌نهند (World Bank, 1998)، بطوریکه آن دسته از حرکت‌هایی که به کنار آمدن فقرا با نابرابری کمک می‌کنند مورد تحسین‌شان است، اما سایر جنبش‌های اعتراضی را تخطئه می‌کنند. آن کردارهای برنامه‌ریزی که برنامه‌ریزی همه‌شمول از خلال مشارکت شهروندی را گرامی می‌دارند، اما نسبت به پیچیدگی‌های مشارکت و مقاومت در عصر نولیبرال هیچ موضع انتقادی‌ای ندارند، در تلقی نادرست دوقطبی از جامعه‌ی مدنی و کنش جمعی دست دارند. بخش چهارم این چالش پیش روی برنامه‌ریزی را برمی‌رسد. اما پیش از آن، در بخش سوم، مروری خواهیم داشت بر مفهوم شمول که در بالا با مثال تشریح و در بستر تاریخی‌اش نشانده شد.

۳. شمول و شهروندی

نسبت بین شمول نولیبرال و شهروندی شورشی چیست؟

هولستون و آپادورای (1999) می‌گویند باید به شهروندی همچون درامی نگریست که بسته به شرایطش دستخوش تغییر می‌شود. حکمرانی غیرمستقیم بریتانیا در مستعمراتش با کمک همکاران محلی شاید نمونه‌ی کلاسیکی از سلطه به میانجی شمول باشد. در دوران استعمار، معروف است که شمول گزینشی بومیان و رؤسای قبایل رویکرد استعماری به تثبیت مناسبات سلطه در مستعمرات بوده است. باری، چنانکه ممدانی (1996) شرح می‌دهد، در مستعمره‌های مهاجران سفیدپوست بریتانیایی، این شمول لزوماً دال بر شهروندی نیست. به چشم دولت دوپاره،¹⁵ فقط سفیدپوستان شهروند بودند؛ بومیان صرفاً اتباع محسوب می‌شدند. اما در استعمار فرانسوی درام شهروندی با استعمار بریتانیایی از این نظر تفاوت داشت که اتباع به استعماردرآمدهی فرانسوی اگر توانایی نشان‌دادن «متمدن شدن» خود را به مرتبه‌ی یک [به‌اصطلاح] فرانسوی داشتند می‌توانستند به شهروند تبدیل شوند (Fanon, 1986).

برای دولت اقتدارگرای دوران پس از «استقلال»، خداوندگار برنامه‌ریزی مدرنیستی دولت‌گرا، پروژه‌های توسعه درام شهروندی مدرن را رقم می‌زدند. دولت‌های پسا-استعماری، برای تثبیت حکمرانی خود در میان افرادی که به‌تازگی شهروند اعلام شده بودند، کوشیدند با ترکیبی از توسعه، زور و فساد، شهروندی مدرن را بسازند. اما این مدل شهروندی، تناقض‌های درونی بین فرم و محتوا را فاش می‌کند: برخوردای از حقوق سیاسی و اجتماعی لزوماً ضامن حقوق اساسی معیشت نیست. پژوهش‌های فمینیستی نقش مهمی در درک مغلطه‌ی درام شهروندی لیبرال داشته‌اند، بطوریکه نشان داده‌اند این مدل به‌رغم فرض صوری‌اش مبنی بر اینکه شهروندان واجد هویتی واحد، برخوردار از کلیه حقوق و دارای وظایف و حقوقی یکسان هستند، در عمل این حقوق و وظایف نابرابرند و تبعیض‌های جنسیتی، نژادی، و قومیتی پابرجاست (Gouws, 2005; Lister, 1997).

به این ترتیب، شهروندی صوری عام دوران نولیبرال معاصر شمول مادی گزینشی به بار آورده است. افراد چه بسا از خلال حکومت‌های محلی و امکان مشارکت، و نیز ادغام سیاسی و اجتماعی در نهادهای دولت، در کسب دسترسی بیشتر به نهادهای دولتی کامیاب شوند، اما این لزوماً به معنی ادغام واقعی آن‌ها نیست. ممکن است با گسترش حقوق سیاسی افراد، همزمان دسترسی آن‌ها به منابع گذران زندگی هرز رود. این شکاف را می‌توان در نمونه‌های کسب آزادی‌های سیاسی در اروپای شرقی دوران بعد از سوسیالیسم و آفریقای جنوبی دوران پسا-آپارتاید به عینه دید، که همزمان با گسترش حقوق مدنی و سیاسی شهروندان، نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی تشدید شده است.

موتور محرک کردارهای شهروندی شورشی معاصر همین شکاف میان شمول واقعی و صوری است (Sandercock, 1998b). در این زمانه‌ی نولیبرال، شهروندی واقعی از مجرای نهادهای قانونی دولتی دست‌یافتنی نیست، بلکه از طریق کردارهای شورشی

¹⁵ Bifurcated state

اجتماع‌های به‌حاشیه‌رانده شده - اعم از مهاجران محروم از حق شهروندی؛ اقلیت‌های جنسیتی، قومی و نژادی جهان صنعتی‌شده؛ یا شهروندان زاغه‌نشین جنوب جهانی- زیر پوست شهر، که به شهری نامرئی می‌ماند، جوانه می‌زند.

به گمان من در این عصر نولیبرال، دورنگی شهروندی مدرن را بروشنی در جنوب جهان می‌توان دید. در دموکراسی‌های لیبرال شمال جهانی، شهروندان تدریس سرمایه‌داری نولیبرال را از طریق آب رفتن قلمروهای عمومی و زیر پا گذاشته شدن آزادی‌های مدنی لمس می‌کنند. اما در جنوب جهان، برای مثال در برزیل و آفریقای جنوبی، حقوق شهروندی عام تازه پی‌ریزی شده، یکسره با ترک‌تازی‌های سرمایه‌داری نولیبرال بر زندگی شهروندان در تضاد قرار دارد. شهروندی سیاسی و حقوق صوری انتزاعی آنها گسترش یافته است، اما در آن واحد، استثمار اقتصادی و شانه‌خالی کردن دولت از مسئولیت تأمین خدمات اساسی ادامه دارد و سفره‌های مردم کوچکتر می‌شود. در جوامع با عقبه‌ی استعمار، «شهروندان حقوقی به دست آورده‌اند که شکم‌شان را سیر نمی‌کند!»

4. پیامدها برای برنامه‌ریزی رادیکال

شورش برای آموزش و کردار برنامه‌ریزی رادیکال چه معنایی دارد؟

اس و اساس مناسبات قدرت هژمونیک مشروعیت است. تا اینجا برنهادیم که نولیبرالیسم جستجوگر مشروعیت از خلال حکمرانی‌ای که مقوم شمول سیاسی باشد است، لکن از ترجمان آن به برابری بازتوزیعی می‌پرهیزد. برعکس، ساختارهای شمول و مشارکت نولیبرالیسم کنش جمعی شهروندان را به فضاهای کنترل‌شده‌ی شهروندی تمهید شده محدود می‌کند- برای مثال مجراهای دولتی غیرمتمرکز و رسمی، یا بخش سازمان‌های مردم‌نهاد قانونی که بناست بجای جنبش‌های اجتماعی بنشینند. این استراتژی غالباً با ترسیم دوگانه‌ی جامعه‌ی مدنی به منزله‌ی امری اصیل در برابر چپ‌های دوآتشی تخطئه‌شده تکمیل می‌شود.

در چنین زمینه‌ای، کردارهای برنامه‌ریزی رادیکال باید شورشی باشند. برنامه‌ریزی شورشی، برای ایجاد دگرگونی اجتماعی، باید تلاش‌های حکمرانی نولیبرال را برای تثبیت مناسبات سرکوب از طریق شمول بر هم زند. به این ترتیب، برنامه‌ریزی شورشی کردارهای برنامه‌ریزی رادیکالی را شکل می‌دهد که ویژگی‌های نامنصفانه‌ی ساز و کارهای حکمرانی نولیبرال از طریق شمول را به چالش می‌کشند. برنامه‌ریزی شورشی باید دست حکمرانی نولیبرال را در وعده‌ی دروغین شهروندی همه‌شمول بخواند، همانطور که مبارزات ضد-آپارتاید/ ضد-استعمار «لاف تمدن "مدرن" در آفریقای جنوبی را رو کرد» (Ahluwalia and Zegeye, 2001: 463). برنامه‌ریزان، با غلبه بر تصویر دوگانه از جامعه‌ی مدنی، نباید کردارهای خود را صرفاً به فضاهای کنترل‌شده‌ی مشارکت - چه از مجرای سازمان‌های مردم‌نهاد یا گروه‌های اجتماعی وابسته به این سازمان‌ها باشد، چه از طریق ساختارهای رسمی مقامات محلی- محدود سازند. برنامه‌ریزی شورشی علاوه بر سازکارهای تقابلی مردمی که در فضاهای تمهید شده‌ی شهروندی صورت می‌گیرند، کردارهای تخصصی مردمی را که شرایط مشارکت خود را به دست خود خلق می‌کنند، به رسمیت می‌شناسد، و آنها را حمایت و تشویق می‌کند.

شاید شکاکان بپرسند آیا برنامه‌ریزی شورشی گرفتار تناقضی ذاتی نیست. در پیگیری این مفهوم، یادآوری می‌کنم که بحث برنامه‌ریزی شورشی بر مبنای نسبت آن با «برنامه‌ریزی» و نه «برنامه‌ریز» صورتبندی می‌شود. برنامه‌ریزی شورشی نه به نوع خاصی از کنشگر (برنامه‌ریز شورشی)، بلکه به مجموعه‌ای از کردارها اشاره دارد. تمرکز بر تعریفی مبتنی بر ارزش از کردارهاییست که می‌توانیم آنها را شورشی تلقی کنیم.

برنامه‌ریزی شورشی نوعی سوپژکتیویته‌ی اختصاصی نیست، درست همانطور که کردارهای برنامه‌ریزی به طور عام به برنامه‌ریزان آموزش‌دیده‌ی حرفه‌ای محدود نمی‌شوند. در واقع برنامه‌ریزی سپهر ستیزناک فعالیت‌های متقابل بازیگران متعدد است. این شناخت متکی بر دهه‌ها پژوهش برنامه‌ریزی رادیکال است که این افسانه را که برنامه‌ریزی ملک طلق حرفه‌مندانست که برکنده از سایر قلمروهای کنش کار می‌کنند رسوا می‌سازد (Fainstein, 2000; Friedmann, 1973; Leavitt, 2004; Sandercock, 1998a, 1998b). در دهه‌ی ۱۹۶۰، برنامه‌ریزی وکالتی در مخالفت با تعریفی نخبه‌گرا از

برنامه‌ریزی عقلانی، که آن را اقدامات کنشگران همه‌چیز-دانی قلمداد می‌کرد که بهتر از هر کس قادر به تصمیم‌گیری درباره‌ی منافع مخاطبین‌شان هستند، سرآورد (Davidoff, 2000[1965]). از آن گام نخست، در دهه‌های 1980 و 1990 گام‌های بلند بعدی، با برنامه‌ریزی مساوات‌خواه، برنامه‌ریزی مشارکتی، و برنامه‌ریزی ارتباطی برداشته شد (Forester, 1989; Healey, 1994; Innes, 2004; Krumholz, 1999). با وجود این، این چشم‌اندازهای انتقادی در محدوده‌ی خرد متعارفی که برنامه‌ریزان را متخصصانی برکنده از جامعه می‌دید باقی ماندند، ولو اینکه به مشارکت شهروندان، از طریق بازتوزیع یا دست‌کم ارتباط، کمک کنند.

جنبش متأخرتر در پژوهش برنامه‌ریزی رادیکال گام‌هایی در راستای گشودن باب برنامه‌ریزی به ورای مرزهای حرفه‌ای‌اش برداشته است. این جنبش هم واکنشی‌ست به اهمیت سازمان‌های جامعه‌ی مدنی در تحول اجتماع‌ها، شهرها و مناطق، و هم به نسل جدیدی از برنامه‌ریزان که لزوماً در سازمان‌های مشاور خصوصی یا عمومی سنتی کار نمی‌کنند (نگاه کنید به کارهای Douglas and Friedmann, 1998). این پژوهش برنامه‌ریزی نشان می‌دهد که تحولات شهری و اجتماعی در واقعیت از خلال کردارهای روزانه‌ی شهروندان زاغه‌نشین، زنان فقیر مصمم، مهاجران غیرقانونی و سایر اجتماع‌های به‌حاشیه‌رانده شده و محروم رخ می‌دهند (Beard, 2003; Friedmann, 1988; Irazábel, 2008; Miraftab, 2005; Sandercock, 1998b). این کنشگران همچنین از طریق ساخت خانه‌ها و زیرساخت‌های‌شان، دموکراسی‌های عمیقی ایجاد می‌کنند (Appadurai, 2001).

این واقعیت مادی به شکل گسترده در جنوب جهانی قابل مشاهده است: بیش از دو-سوم شهرهای جهان سوم از طریق فعالیت‌های برنامه‌ریزی نشده و خودانگیخته، که هولستون (2008) آنها را شهری شدن شورش‌ی تلقی می‌کند، شکل می‌گیرند. هشتاد و پنج درصد از شهرنشینان جهان سوم «املاک را غیرقانونی تصرف می‌کنند» (Winter, 2003: 471) به نقل از Davis, 2004: 6). بعلاوه، در فعالیت‌های بازار کار در بسیاری از اقتصادهای جهان سوم، مجراهای اشتغال رسمی نقشی حداقلی و محدود دارند. در سراسر جهان، اقتصاد غیررسمی رشد کرده است بطوریکه مشاغل غیرکشاورزی در دهه‌ی 1990 به 43.4 درصد در آفریقای شمالی، 74.8 درصد در جنوب صحرای آفریقا، 56.9 درصد در امریکای لاتین، و 63 درصد در آسیا رسیده است (Beneria, 2003). این ارقام نشان می‌دهد که تنها سهم کوچکی از توسعه‌ی اقتصادی و فضایی در شهرهای جهان سوم از طریق ساختارهای رسمی و برنامه‌ریزی حرفه‌ای رخ می‌دهد.

به این ترتیب، در بستر جهانی معاصر، دغدغه‌ی بسیار مطرح‌شده‌ی پژوهشگران برنامه‌ریزی در خصوص ارائه‌ی تعریفی روشن و تعیین حدود و ثغور حرفه‌ای برای عمل برنامه‌ریزی محلی از اعراب ندارد. اکثریت افراد به‌حاشیه‌رانده شده مسائل مربوط به توسعه‌ی شهری، محله و مسکن را خود تقبل می‌کنند، سرپناه می‌سازند، و روزگارشان را بیرون از ساختارهای تصمیم‌گیری رسمی و «برنامه‌ریزی حرفه‌ای» می‌گذرانند. بنابراین، بازیگران اصلی توسعه‌ی شهری از سازمان‌های برنامه‌ریزی به فرایندهای غیررسمی اجتماع‌محور، و از برنامه‌ریزان حرفه‌ای و برنامه‌ریزی رسمی به استراتژی‌ها و فعالیت‌های مردمی انتقال یافته است. اما این واقعیت، که بیشتر در زیست غیررسمی عمیق شهرهای جهان سوم و فرایندهای توسعه‌ی ناموزون آنها به چشم می‌خورد، نباید منحصر به فرد در نظر گرفته شود. برای مثال، در شمال جهانی، در قلب ایالات متحده، جایی که پروژه‌ی پژوهشی دیگرم مرا به آنجا می‌برد، بخش عمده‌ای از توسعه‌ی شهرک‌های روستایی به دست تازه‌واردان مهاجر و از طریق کمیسیون‌ها و کمیته‌های محلی‌ای انجام می‌شود که از کارکنان برنامه‌ریزی حرفه‌ای نیستند، و یا کارکنان حرفه‌ای برنامه‌ریزی بر آنها هیچ نظارتی ندارند (Miraftab and McConnell, 2008). این معلم‌های بازنشسته، کسبه، زنان و کارمندان منتخب هستند که کمیته‌هایی را می‌سازند که برای برنامه‌ریزی توسعه‌ی این شهرک‌های کوچک تصمیم‌گیری می‌کنند. این واقعیت‌ها تعریف برنامه‌ریزی را گسترش می‌دهند. برنامه‌ریزی شورش‌ی مبتنی‌ست بر تعریفی مبسوط از برنامه‌ریزی رادیکال، چنانکه شرحش رفت. اما برنامه‌ریزی شورش‌ی، با برملاکردن اینکه برنامه‌ریزی همه‌شمول با تأکیدش بر مشارکت شهروندان و شراکت جامعه‌ی مدنی، غالباً به همدست حکمرانی نولیبرال تبدیل شده، مسیر مهم دیگری را طی کرده است. برنامه‌ریزی شورش‌ی نشان می‌دهد که منافع سرمایه‌داری جهانی و اقتصاد شرکتی چگونه از کنش جمعی برای غیرسیاسی کردن برنامه‌ریزی مترقی سوءاستفاده نموده، و کنشگران آن را به «افرادی شل و ول و سترون» تبدیل می‌کند.

این افشاکاری سبب می‌شود پژوهش برنامه‌ریزی به سمت تاریخی‌کردنِ درکِ شمول و مشارکت پیش رود. با توجه به اینکه رسالت اصلی برنامه‌ریزی رادیکال، بنابر تعریف اصیل فریدمن (1987: 391)، «میانجی‌گری نظریه و عمل در دگرگونی اجتماعی» است، کار برنامه‌ریزی شورشی بازنویسی برنامه‌ریزی رادیکال برای برملا کردن تکریم و تعریف‌گزینشی جامعه‌ی مدنی و مشارکت شهروندی، و چالش‌هایی که پیش روی کردارهای برنامه‌ریزی اجتماعاً دگرگون‌ساز در متن خاص سرمایه‌داری نولیبرال می‌گذارد، است. روی (2006) در «برنامه‌ریزی در عصر امپراتوری»، ویژگی‌های این میانجی‌گری و دوگانه‌گی آن را برای کردارهای برنامه‌ریزی «در دلِ مخمسه» مسأله‌دار می‌کند، یعنی در ایالات متحده، وقتی هژمونی جهانی امپراتوری از طریق نوسازی، بازسازی و بازتوسعه دست به شمول‌های مادی گزینشی می‌زند. کردارهای برنامه‌ریزی شورشی که هم محصول، و هم در واکنش به، جدال تاریخی میان شمول‌گزینشی و سلطه هستند، به دنبال از آن خود کردن مجدد فضاهای کنش جمعی برای رهایی‌اند.

کردارهای برنامه‌ریزی شورشی آنچه را که میل هژمونیک سرمایه‌داری نولیبرال می‌کوشد بپوشاند، برملا می‌کنند: کردارهای دگرگون‌ساز و ستیهنده‌ی نیرومندی که شهروندان و به‌حاشیه‌رانده‌شدگان، بیرون از تعریف سرمایه‌داری جهانی از شمول، خلق می‌کنند. کردارهای برنامه‌ریزی شورشی «دموکراسی» و «شمول» را از عناصر فرمالیستی آن‌ها جدا می‌کنند، و اهمیت جنبش‌های ضد-هژمونیک را در انتخاب روش‌های خاص خودشان در ساختن اجتماع‌ها و مشارکت‌شان به رسمیت می‌شناسد (Gills, 2001).

باری، تأکید بر این ارزش‌ها به معنای تحسین ساده‌لوحانه‌ی هر اقدام ستیهنده و مخربی نیست، بلکه یعنی هدایت‌شدن با درکی تاریخمند. برنامه‌ریزی انتقادی باید بر زمینه‌مندکردن برنامه‌ریزی متکی باشد- یعنی جدال قدرتی را که در آن کار می‌کند بشناسد. زمینه‌مند ساختن برنامه‌ریزی شورشی و سیاست غیررسمی به معنای بازشناسی عرصه‌ی وسیعی است که نمی‌توان آن را در یک مقوله‌ی واحد ادغام کرد. برای مثال، دولت یا نخبگان خودکامه، بعضاً سیاست غیررسمی را به پیوستن در گروه‌های بزهکار سوق می‌دهند، و به این ترتیب، سیاست غیررسمی گرچه کاملاً بیرون از نهادهای رسمی است، به نفع وضع موجود کار می‌کند. به این ترتیب، ابتکار عمل‌ها و بسیج‌های مردمی بیرون از عرصه‌ی رسمی سیاست («کنش‌گری اجتماع») باید دقیقاً مطابق با خاستگاه‌های تاریخی، ریشه‌های فرهنگی و سیاسی، و دستورکارهای‌شان شناخته شوند. اگر جنبش‌های شورشی و کردارهای ستیهنده‌ی مورد بحث در این مقاله تاریخی شوند، روشن می‌شود که ریشه‌های فرهنگی و سیاسی آن‌ها در فرم‌اسیون‌های سیاسی‌ایست که در برابر نابرابری‌های ناشی از سرمایه‌داری، آپارتاید - و اکنون، نولیبرالیسم- مقاومت کردند.

اهمیت آگاهی تاریخی در پرسش هوشمندانه‌ی مارکس، که بسیار نقل شده، منعکس می‌شود: «آیا زنبورها معمارند؟» (cited in Mitchell, 2002: 45). به عقیده‌ی مارکس آگاهی تاریخی و توانایی تصور آفرینش خود معماران را از زنبورها متمایز می‌کند. در بحث از برنامه‌ریزی شورشی، تمایز نه بر اساس کنشگر، بلکه بر مبنای خود کنش‌ها گذاشته می‌شود. طیفی از کنشگران می‌توانند در کردارهای برنامه‌ریزی شورشی شرکت داشته باشند: اکتیویست‌های اجتماع، مادران، برنامه‌ریزان حرفه‌ای، معلمان مدارس، اعضای شورای شهر، بیکاران، بازنشسته‌گان و غیره. این کنشگران فارغ از اینکه کیستند، کارشان در صورتی برنامه‌ریزی شورشی تلقی می‌شود که کنش‌های هدفمندی در راستای برهم زدن مناسبات سلطه‌ی سرکوبگران بر سرکوب‌شدگان باشند و ثبات وضع موجود را از طریق آگاهی از گذشته و تصور آینده‌ای دیگر برهم زنند. به عنوان جمع‌بندی، بخش بعدی اصول راهنمای کردارهای برنامه‌ریزی شورشی را ارائه می‌دهد.

5. نگرستن از جنوب: اصولی برای کردارهای شورشی

چه بصیرت‌هایی از نگرستن به برنامه‌ریزی رادیکال از دریچه‌ی مبارزات ضد-استعماری جنوب به دست می‌آید؟ اصول کردارهای برنامه‌ریزی شورشی کدامند؟

پیشتر در این مقاله مفهوم شهروندی، و تلاش استعماری برای سلطه و مقاومت ضد-استعماری را که غالباً از خلال شمول و ساطت شده است، تاریخی کردم. در اینجا برای تشریح اصول برنامه‌ریزی شورشی، به بصیرت‌هایی که از جنوب جهانی و مبارزات ضداستعماری‌اش به دست آمده بازمی‌گردم.

نوشته‌های روشنفکران آفریقایی به ما می‌آموزد که آزادسازی مستعمره‌ها تنها از طریق «استعمارزدایی از ذهن» امکان‌پذیر است: باژگون کردن صغارتِ درونی‌شده‌ی به‌استعماردرآمدگان و تفوق استعمارگران ((Fanon, 1986 [1967]). جنبش آگاهی سیاهپوستان به ما می‌آموزد که «تنها راه از بین بردن حس صغارت سیاهان این است که با بررسی مجدد شخص سیاه‌پوست ببینیم چه شد که سیاهان به آسانی خود را تحقیر کردند» (Ahluwalia and Zegeye, 2001: 460). رهایی نیازمند آگاهی جدید است، آگاهی‌ای که از آسیب اخلاقی استعمار، بیگانگی عمیقی که فکر می‌کرد توسعه‌ی مستعمره فقط «به شرط نفی خویش» و بکارگیری گسترده‌ی سناریوها و راه‌حل‌های غیرآفریقایی میسر است، بازیابی می‌شود (Davidson, 1992: 199).

برای برنامه‌ریزی در این عصر، فرایندی مشابه به معنای استعمارزدایی از تصور برنامه‌ریزان از طریق به پرسش گرفتن این فرض است که هر سیاست و برنامه‌ای باید بر مدرنیزاسیون تأکید بگذارد. استعمارزدایی از ذهن مستلزم آگاهی از این امر است که به لحاظ تاریخی چگونه برای بسط پارادایم مشخص توسعه و انباشت سرمایه، آرمان شهر غربی در عصر استعمار بکار گرفته شد، و اینک نیز در عصر نولیبرال بکار گرفته می‌شود. جمعی از بساز و بفروش‌ها، برنامه‌ریزان، معماران و سیاستمداران و صنعت قدرتمند بازاریابی و تصویرسازی شهر غربی را به مثابه ابژهی میل تبلیغ کرده‌اند (Perera, 1999). چنانکه ادوارد سعید (1994) قدرت مادی تصویر شرق‌شناسانه را در هنر و متون ادبی برای بسط سلطه‌ی استعمار نشان داد، پژوهش برنامه‌ریزی شورشی نیز نقش تصویر شهری غربی را در تحمیل شهرها و شهروندی‌های طردکننده نشان می‌دهد. به این اعتنا، برنامه‌ریزی، که می‌توان آن را به شرق‌شناسی شبیه دانست، تصورات و ایدئال‌های غربی از شهر و توسعه‌ی شهری را به مثابه هنجارهایش گرامی می‌دارد، و شهرهای جنوب را که با مدل غربی همخوان نباشند شکست‌خورده تلقی می‌کند. آنها غالباً به مثابه «جایی دیگر» تلقی شده‌اند، که به طور سیستماتیک تخطئه یا «نامرئی» می‌شوند. برای مثال، کار پژوهشگران شهری چون دبوک و پیلسارت (2004)، ممبی (2004)، ممبی و نوتال (2004)، موبوگانجه (1990) و سایمون (2004) بازغمایی شهرهای آفریقایی را به عنوان نمونه‌هایی از هرج و مرج مفرط، بی‌قانونی، درک‌ناپذیر بودن مطلق، بی‌اهمیتی؛ نمونه‌های شهری شدن شکست‌خورده - خلاصه، چیزی که قرار بوده چیزی دیگر باشد - نقد می‌کنند.

تداوم ایدئال‌های برنامه‌ریزی غربی در زمانه‌ی پسا/نواستعماری و نولیبرال ما، مفهوم‌پردازی تابعین¹⁶ از شهرها و برنامه‌ریزی را سرکوب می‌کند. پژوهش برنامه‌ریزی شورشی می‌کوشد، از طریق نگاهی تازه به شهرهای تابع، از تخیل برنامه‌ریزی استعمارزدایی کند تا آنها را بر اساس ارزش‌ها و قوانین بازی خودشان درک کند نه با نسخه‌های برنامه‌ریزی و فانتزی‌های غربی. نگاهی «معکوس» به جهان توسعه این امکان را می‌دهد که ببینیم شاید زیست غیررسمی عمیق شهرهای جهان سوم شکست آنها نیست، بلکه به قول سایمون (2004)، نشانه‌ی پیروزمندانه‌ای از موفقیت آنها در مقاومت علیه مدل‌های غربی برنامه‌ریزی و توسعه‌ی شهری است. من به تأسی از استیو بیگو، پدر جنبش آگاهی سیاهان در جنوب آفریقا، که اصرار داشت رهایی مستعمره‌ها تنها از خلال قسمی خودآگاهی تازه در نگاه به تبعه‌ی استعمار رخ می‌دهد (1987)، بر لزوم نوعی آگاهی تازه که تصورات برنامه‌ریزی را آزاد می‌کند، انگشت می‌گذارم.

اگر استعمارگری و قدرت استعماری به دنبال سرکوب حافظه باشد، مبارزات ضد-استعماری به ما می‌آموزند که حافظه‌ی تاریخی سیاسی را در قلب کردارهای رهایی‌بخش بکاریم (Werbner, 1998). تاریخ‌مند کردن مفهوم شمول از منظر مستعمره‌های سابق به ما این امکان را می‌دهد که دریابیم در دوران پسا-استعمار هم مثل استعمار، مشارکت سرکوب‌شده‌ها در شرایط سرکوب خود، در کار بهنجارسازی این مناسبات سرکوب است. این به ما کمک می‌کند که به رسالت سیاسی مشارکت شهروندان، و اینکه چطور صغارت سرکوب‌شده و برتری سرکوب‌گر می‌تواند در فرایند برنامه‌ریزی همه‌شمول به قوت خود باقی باشد، پی ببریم.

¹⁶ subaltern

این خودآگاهی تاریخمند اصل برساننده‌ی برنامه‌ریزی شورشی است. درحالی‌که سرمایه‌داری نولیبرال نوعی فراموشی اجتماعی جمعی را ترویج می‌دهد، یکی از وظایف مهم برنامه‌ریزی شورشی ضد-هژمونیک زنده کردن حافظه‌ی جمعی تاریخی، و تاریخمند کردن مشکلات ناشی از فعل و انفعالات قدرت‌هاست- آنچه ساندرکوک تاریخ‌نگاری‌های شورشی می‌نامد (1998a). برای مثال، متحصنین کمپین در پیاده‌رو، خاطره‌ی جابجایی اجباری آپاراتاید را زنده می‌کنند. آشکارا ساختن شباهت‌های تاریخی بین جابجایی‌های آپاراتاید و تخلیه‌ی اجباری کنونی کمک می‌کند که کمپین علیه سیاست‌های نولیبرالی آفریقای جنوبی در جابجایی شهروندان شهری کمتر مرفه، بخاطر پروژه‌های اعیانی‌سازی، مبارزه کند. بطور مشابه، پژوهش برنامه‌ریزی شورشی برای تاریخ‌های شفاهی به‌حاشیه‌راننده‌شدگان، هم به عنوان شکل مهمی از دانش، و هم در مقام نوعی روش‌شناسی رهایی‌بخش ارزش قائل است. عمل و پژوهش برنامه‌ریزی شورشی خاطره را در کانون توجه خود قرار می‌دهد.

فریدمن در کتاب دورهای شهرها (2002) اصول هنجارین برنامه‌ریزی شورشی را که راجع به گروه‌های به‌حاشیه‌راننده‌شده و سرکوب‌شده است، چنین فهرست می‌کند: ارائه‌ی فهم و تحلیل انتقادی از نیروهای ساختاری که افراد را سرکوب و منکوب می‌کنند؛ درک اینکه باید به مشکل همزمان در مقیاس‌های گوناگون یورش بُرد؛ نشانه رفتن هم حقوق سیاسی و هم حقوق مادی؛ و درگیر کردن تشکلات دولتی و شبه-دولتی. این فهرست با ابعادی از اصول راهنمای کردارهای برنامه‌ریزی شورشی، آنگونه که در این مقاله بحث شد و در زیر فرانهمی شده، همخوانی دارد: ضدیت با هژمونی، فرارونده‌بودن و برخورداری از قدرت خیال‌ورزی.

برنامه‌ریزی شورشی از مرزهای زمان، مکان و کنش فراتر می‌رود.

برنامه‌ریزی شورشی، از طریق کنش‌های عمومی‌ای که قلمروهای رسمی/غیررسمی سیاست و فضاها را تمهیدشده/خلق‌شده‌ی کنش شهروندی را دربرمی‌گیرد، از مرز دوگانه‌های کاذب پا فراتر می‌گذارد. با ایجاد همبستگی فراملی میان شهروندان به‌حاشیه‌راننده‌شده، از مرزهای ملی فراتر می‌رود. با دنبال کردن آگاهی تاریخمند و ترویج خاطره‌ی تاریخی تجربه‌های اکنون، از مرزهای زمان در می‌گذرد. برنامه‌ریزی شورشی به حکم سرشت فرارونده‌اش، در نظریه‌پردازی‌اش اروپامحور نیست. بلکه می‌داند مرکز جهانی و حاشیه‌ها، شمال و جنوب، ممکن است در دل یکدیگر وجود داشته باشند.

برنامه‌ریزی شورشی ضد هژمونیک است.

برنامه‌ریزی شورشی ثبات مناسبات بهنجارشده‌ی سلطه را متزلزل می‌کند و بر حق شهروندان به مخالفت، شورش، و تعیین شرایط مداخله و مشارکت خود پای می‌فشارد. برنامه‌ریزی شورشی از ماهیت متناقض سرمایه‌داری نولیبرال استفاده می‌کند، و شکاف میان شمول و بازتوزیع را آفتابی می‌سازد. برنامه‌ریزی شورشی جهان‌چنین تناقض‌هایی را چندصدایی درک می‌کند، بطوریکه علاوه بر توجه به نحوه‌ی مفهوم‌پردازی و اعمال سیستم‌های سرکوب، نحوه‌ی مورد اعتراض و تردید قرار گرفتن آنها را هم نظر دارد.

برنامه‌ریزی شورشی واجد قدرت خیال‌ورزی است.

برنامه‌ریزی شورشی ایدئالیسم را برای رسیدن به جامعه‌ای عادلانه احیا می‌کند- تخیلی که به دست وهم نولیبرال «هیچ بدیلی نیست» سرکوب شده است. برنامه‌ریزی شورشی ارزش نمادین فعالیت‌های شهروندی شورشی‌ای را که امید می‌دهند و بر اساس آنها به سمت تحقق بدیل‌ها حرکت می‌کنیم، به رسمیت می‌شناسد. مهم‌تر از همه برنامه‌ریزی شورشی سرسختانه به آرمان عدالت خود پایبند است.

- Ahluwalia, P. and Zegeye, A. (2001) 'Frantz Fanon and Steve Biko: Towards Liberation', *Social Identities* 7(3): 455–69.
- Appadurai, A. (2001) 'Deep Democracy: Urban Governability and the Horizon of Politics', *Environment and Urbanization* 13(2): 23–43.
- Beard, V. (2003) 'Learning Radical Planning: The Power of Collective Action', *Planning Theory* 2(1): 13–35.
- Beneria, L. (2003) *Gender, Development and Globalization: Economics as if People Mattered*. New York: Routledge.
- Biko, S. (1978) *Black Consciousness in South Africa*. New York: Random House.
- Brown, W. (2003) 'Neoliberalism and the End of Liberal Democracy', *Theory and Event* 7(1).
- Chance, K. (2008) 'Housing and Evictions at the N2 Gateway Project in Delft', a report for Abahlali baseMjondolo, available online at: [<http://www.abahlali.org/>], accessed 8 May 2008.
- Cornwall, A. (2002) 'Locating Citizen Participation', *IDS Bulletin* 33(2): 49–58.
- Cox, R. (2001) 'Gramsci, Hegemony and International Relations: An Essay in Method', in B. Gills (ed.) *Globalization and the Politics of Resistance*, pp. 35–47. New York: Palgrave.
- Davidoff, P. (2000[1965]) 'Advocacy and Pluralism in Planning', in R.T. Legates and F. Stout (eds) *The City Reader*, pp. 423–33. London: Routledge.
- Davidson, B. (1992) *The Black Man's Burden: Africa and the Curse of the Nation-State*. New York: Times Books.
- Davis, M. (2004) 'Planet of Slums', *New Left Review* 26, March/April.
- De Boeck, F. and Pilssart, M.-F. (2004) *Kinshasa: Tales of the Invisible City*. Ghent: Ludion; Tervuren: Musée Royal de l'Afrique Centrale.
- Delft-Symphony Anti-Eviction Campaign (2008) 'Solidarity: Delft-Symphony Pavement Dwellers Building a New World – One Child at a Time', available online at: [<http://www.abahlali.org/node/3467>], submitted 14 April 2008, accessed 21 May 2008.
- Douglas, M. and Friedmann, J. (eds) (1998) *Cities and Citizens*. New York: Wiley.
- Fainstein, S. (2000) 'New Directions in Planning Theory', *Urban Affairs Review* 35(4): 451–78.
- Fanon, F. (1986) *Black Skin, White Mask*. London: Pluto Press.
- Forester, J. (1989) *Planning in the Face of Power*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Fraser, N. (1997) *Justice Interruptus: Critical Reflections of the Post-Socialist Conditions*. New York: Routledge.
- Friedmann, J. (1973) *Retracking America: A Theory of Transactive Planning*. New York: Anchor Press.
- Friedmann, J. (1987) *Planning in the Public Domain: From Knowledge to Action*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Freidmann, J. (1988) *Life Space and Economic Space: Essays in Third World Planning*. New Brunswick, NJ: Transaction Books.
- Friedmann, J. (2002) *The Prospect of Cities*. Minneapolis/London: University of Minnesota Press.
- Gills, B. (2001) 'Introduction: Globalization and the Politics of Resistance', in B. Gills (ed.) *Globalization and the Politics of Resistance*, pp. 3–11. New York: Palgrave.
- Gouws, A. (2005) *(Un)Thinking Citizenship: Feminist Debates in Contemporary South Africa*. Burlington, VA: Ashgate.
- Healey, P. (1999) 'Institutionalist Analysis, Communicative Planning and Shaping Places', *Journal of Planning Education and Research* 19: 111–21.
- Holston, J. (1995) 'Spaces of Insurgent Citizenship', *Planning Theory* 13: 35–52.

- Holston, J. (2008) *Insurgent Citizenship: Disjunctions of Democracy and Modernity in Brazil*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Holston, J. and Appadurai, A. (1999) 'Cities and Citizenship', in J. Holston and A. Appadurai (eds) *Cities and Citizenship*, pp. 1–18. Durham, NC: Duke University Press.
- Innes, J. (2004) 'Consensus Building: Clarification for the Critics', *Planning Theory* 3(1): 5–20.
- Irazábal, C. (2008) *Ordinary Place/Extraordinary Events: Democracy Citizenship, and Public Space in Latin America*. New York: Routledge.
- Kohl, B. and Farthing, L. (2008) 'New Spaces, New Contests: Appropriating Decentralization for Political Change in Bolivia', in V. Beard, F. Miraftab and C. Silver (eds) *Planning and Decentralization: Contested Spaces for Public Action in the Global South*, pp. 69–85. New York: Routledge.
- Krumholz, N. (1994) 'Dilemmas in Equity Planning: A Personal Memoir', *Planning Theory* 10(11): 45–56.
- Leavitt, J. (1994) 'Planning in the Age of Rebellion: Guidelines to Activist Research and Applied Planning', *Planning Theory* 10(11): 111–29.
- Lister, R. (1997) 'Citizenship: Towards a Feminist Synthesis', *Feminist Review* 57: 28–48. Mamdani, M. (1996) *Citizens and Subjects: Contemporary Africa and the Legacy of Late Colonialism*. Princeton, NJ: Princeton University Press. Manjavu, M. (2008) 'Joe Slovo's Housing Struggle', 11 March, available online at: [<http://www.zcommunications.org/blog/view/1457>], accessed 21 May 2008.
- McDonald, D. (2002) 'The Theory and Practice of Cost Recovery in South Africa', in D. McDonald and J. Pape (eds) *Cost Recovery and the Crisis of Service Delivery in South Africa*. London: Zed Books.
- Mbembe, A. (2004) 'Aesthetics of Superfluity', *Public Culture* 16(3): 373–406.
- Mbembe, A. and Nuttall, S. (2004) 'Writing the World from an African Metropolis', *Public Culture* 16(3): 347–72.
- Miraftab, F. (2005) 'Informalizing the Means of Reproduction: The Case of Waste Collection Services in Cape Town, South Africa', in L. Beneria and N. Kudva (eds) *Rethinking Informalization: Precarious Jobs, Poverty and Social Protection*, pp. 148–62. Ithaca, NY: Cornell University e-Publishing Program.
- Miraftab, F. (2006) 'Feminist Praxis, Citizenship and Informal Politics: Reflections on South Africa's Anti-Eviction Campaign', *International Feminist Journal of Politics* 8(2): 194–218.
- Miraftab, F. and McConnell, E.D. (2008) 'Multiculturalizing Rural Towns: Insights for Inclusive Planning', *International Planning Studies* 13(4): 343–59.
- Miraftab, F. and Wills, S. (2005) 'Insurgency and Spaces of Active Citizenship: The Story of Western Cape Anti-Eviction Campaign in South Africa', *Journal of Planning Education and Research* 25(2): 200–17.
- Miraftab, F., Silver, C. and Beard, V.A. (2008) 'Situating Contested Notions of Decentralized Planning in the Global South', in V. Beard, F. Miraftab and C. Silver (eds) *Planning and Decentralization: Contested Spaces for Public Action in the Global South*, pp. 1–18. New York: Routledge.
- Mitchell, T. (2002) *Rule of Experts: Egypt, Techno-Politics, Modernity*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Mobogunje, A. (1990) 'Urban Planning and the Post-Colonial State in Africa: A Research Overview', *African Studies Review* 33(2): 121–203.
- Oldfield, S. and Stokke, K. (2006) 'Building Unity in Diversity: Social Movement Activism in the Western Cape Anti-Eviction Campaign', in A. Habib, I. Valodia and R. Ballard (eds) *Globalisation, Marginalisation and New Social Movements*, pp. 25–49. Durban: University of KwaZulu Natal Press.
- Perera, N. (1999) *Decolonizing Ceylon: Colonialism, Nationalism and the Politics of Space in Sri Lanka*. Oxford: Oxford University Press.

- Rose, N. (1999) *Power of Freedom: Reframing Political Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Roy, A. (2006) 'Praxis in the Time of Empire', *Planning Theory* 5(1): 7-29. Said, E. (1994) *Culture and Imperialism*. New York: First Vantage Books.
- Sandercock, L. (1998a) 'Framing Insurgent Historiographies for Planning', in L. Sandercock (ed.) *Making the Invisible Visible: A Multicultural Planning History*, pp. 1-33. Berkeley, CA: University of California Press.
- Sandercock, L. (1998b) *Towards Cosmopolis*. New York: Wiley.
- Simone, A. (2004) *For the City Yet to Come: Changing African Life in Four Cities*. Durham, NC: Duke University Press.
- Watson, V. (2002) 'The Usefulness of Normative Planning Theories in the Context of Sub-Saharan Africa', *Planning Theory* 1(1): 27-52.
- Watson, V. (2006) 'Deep Difference: Diversity Planning and Ethics', *Planning Theory* 5(1): 31-50.
- WCAEC (2007) 'African Movements Continue their Fights against NGO Authoritarianism', available online at: [<http://www.wombles.org.uk/article2007121403.php>], accessed January 2008.
- Werbner, R. (1998) 'Beyond Oblivion: Confronting Memory Crisis', in R. Werbner (ed.) *Memory and the Postcolony: African Anthropology and the Critique of Power*, pp. 1-17. London: Zed books.
- Winter, K. (2003) 'Illegal Settlements and the Impact of Titling Programmes', *Harvard Law Review* 44(2): 471.
- World Bank (1998) *Social Capital: The Missing Link?* Washington, DC: The World Bank.
- Yiftachel, O. (2006) 'Re-engaging Planning Theory? Towards "South-Eastern" Perspectives', *Planning Theory* 5(3): 211-22.

یادداشت‌ها

1- طبق آمار به دست آمده از پروژهی خدمات شهرداری و شورای پژوهش‌های علوم انسانی که در سال ۲۰۰۱ انجام شده، نزدیک دو میلیون نفر از ۱۹۹۴ به این سو از خانه‌های خود رانده شده‌اند (نگاه کنید به: McDonald, 2002).

2- داده‌های من درباره‌ی کردارهای کمپین مبارزه با تخلیه برگرفته از پژوهش‌های قوم‌نگاری میدانی پیشین‌ام است که در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ (2001, 2003, 2004, 2006) در کیپ‌تاون انجام شد. اعتراضات جدیدتر در ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ علیه پروژهی N2، برگرفته از داده‌های وبسایت کمپین ضد تخلیه‌ی اجباری کیپ غربی (WCAEC) و مشخصاً گزارش‌های چنس (2008)، کمپین ضد تخلیه‌ی سمفونی دلفت (2008)، مانیووو (2008)، یادداشت‌های میدانی کن‌سالو در زمان وقوع رویدادها از دسامبر ۲۰۰۷ تا فوریه‌ی ۲۰۰۸ است.

3- در سال ۲۰۰۷، کمپین یک کمیته‌ی هماهنگی حقوقی تشکیل داد که مسئول آموزش‌های حقوقی بود تا بتواند نمایندگی خانواده‌هایی را که در معرض بیرون شدن از خانه‌های خود و قطع شدن دسترسی‌شان به خدمات بودند در محضر قاضی به عهده بگیرد. کمپین خاطرنشان می‌کند که این کار استفاده از دادگاه است برای به حداکثر رساندن منافع شهروندان، خواه با لغو یا به تأخیر انداختن دستورهای تخلیه و قطع خدمات، یا با نقش برآب کردن این فرایندها، یا صرفاً با مستندسازی مبارزه‌ی شهروندان به کمک سیستم‌های رسمی.

4- بسیار ممنون کن‌سالو هستم بخاطر گزارش‌ها و بحث‌های روشن‌گرانه‌اش که این موضوع را به چشم من آورد.

5- من واژه‌ی «فضاهای شهری تمهیدشده» را از آندره کورنوال (Andrea Cornwall, 2002: 50) به عاریه گرفته‌ام تا ایده‌های فضای شهرونی تمهیدشده/ خلق شده را شرح دهم.